

دوران جنگ امپریالیستی

دومین انقلاب در روسیه

﴿۱﴾

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تاریخ: تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۵/۰۶/۱۳ (۲۰۰۶/۰۹/۰۴ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se

melh9000@yahoo.com

صفحه

فهرست

۳	۱- جنگ و سوسیال دموکراسی روس
۹	۲- در باره غرور ملی و لیکاروسها
۱۳	۳- درباره شعار کشورهای متحده اروپا
۱۷	۴- اپورتونیسیم و ورشکستگی انترناسیونال دوم
۲۹	* پاورقی ها
۳۰	* توضیحات

جنگ و سوسیال دموکراسی روسیه

جنگ اروپا، که دولتها و احزاب بورژوازی کلیه کشورهای طی دهها سال در تدارک آن بودند در گرفت. افزایش تسلیحات، حدت فوق العاده مبارزه برای تحصیل بازار در مرحله نوین یعنی مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه داری کشورهای پیشرو و منافع خاندانهای سلطنتی عقب مانده ترین کشورهای اروپای خاوری، ناگزیر می بایستی به این جنگ منجر میشد و منجر هم شد. تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت‌های بیگانه، خانه خراب ساختن ملت رقیب، غارت ثروتهای آن، منحرف نمودن توجه توده های رنجبر از بحرانهای سیاسی داخلی روسیه و آلمان و انگلستان و سایر کشورها، جدائی انداختن بین کارگران و تحمیق آنان با اکاذیب ملت پرستانه، نابود ساختن پیش آهنگ آنها به منظور تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا – چنین است یگانه مضمون واقعی و معنی و مفهوم جنگ فعلی.

وظیفه ای که در برابر سوسیال دموکراسی قرار دارد قبل از همه اینست که این معنای حقیقی جنگ را آشکار نماید و اکاذیب و سفسطه جوئی و عبارت پردازی های «میهن پرستانه» ایرا که طبقات حکمفرما یعنی ملاکان و بورژوازی برای مدافعه از جنگ اشاعه میدهند، بیرحمانه فاش سازد.

در رأس گروهی از ملت‌های محارب، بورژوازی آلمان قرار دارد. این بورژوازی طبقه کارگر و توده های رنجبر را تحمیق نموده اطمینان میدهد که بخاطر دفاع از میهن، بخاطر آزادی و فرهنگ، بخاطر رهائی ملت‌هایی که مورد ستم تزاریسیم قرار گرفته اند و به منظور برچیدن بساط ارتجاع تزاریسیم می جنگد. ولی همین بورژوازی که در برابر یونکرهای پروس که ویلهلم دوم در رأس آنانست چاکرانه جبهه به زمین میساید، در عمل همیشه صدیق ترین متفق تزاریسیم و دشمن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان روسیه بوده است. اعم از اینکه عاقبت جنگ هر چه باشد این بورژوازی در عمل، باتفاق یونکرها تمام مساعی خود را در روسیه صرف پشتیبانی از سلطنت تزاری علیه انقلاب خواهد نمود.

در عمل، بورژوازی آلمان برضد صربستان به لشگرکشی غارتگرانه ای دست زده می‌خواهد آنرا منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند و در عین حال قسمت عمده ای از قوای جنگی خود را علیه کشورهای آزادتر یعنی بلژیک و فرانسه گسیل میدارد تا رقیب ثروتمندتر خود را مورد غارت قرار دهد. بورژوازی آلمان، که افسانه بافی کرده می گوید جنگ از جانب وی جنبه تدافعی دارد در عمل با استفاده از آخرین تکامل تکنیک جنگی

خود و پیشی گرفتن بر برنامه های تسلیحاتی جدیدی که روسیه و فرانسه در نظر داشته و در باره اش تصمیم گرفته بودند، از نظر خود مناسب ترین موقع را برای جنگ انتخاب کرد. در رأس گروه دیگر ملتهای محارب – بورژوازی انگلیس و فرانسه قرار دارد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش را تحمیق میکند و اطمینان میدهد که در راه میهن، در راه آزادی و فرهنگ برضد میلیتاریسم و استبداد آلمان می جنگد. ولی در عمل، این بورژوازی دیرزمانیست ارتش تزارسم روسیه، این ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین رژیم سلطنتی اروپا را با میلیاردهای خود اجیر نموده و برای هجوم برضد آلمان آماده ساخته است.

در عمل، هدف مبارزه بورژوازی انگلیس و فرانسه تصرف مستعمرات آلمان و خانه خراب ساختن ملت رقیبی است که دارای تکامل اقتصادی سریعتری می باشد. و برای همین هدف شریف است که ملتهای «پیشرو» و «دموکراتیک» به تزارسم وحشی کمک میکنند تا بیش از پیش لهستان و اوکراین و غیره را دچار اختناق نماید و بیش از پیش به انقلاب در روسیه فشار وارد آورد.

این دو گروه کشورهای محارب هیچیک از لحاظ غارتگری، درنده خوئی و قساوت بی پایان خود در این جنگ، از دیگری دست کمی ندارد ولی برای تحمیق پرولتاریا و منحرف ساختن توجه وی از یگانه جنگ واقعاً آزادی بخش، یعنی جنگ داخلی که هم برضد بورژوازی کشور «خویش» و هم برضد کشور «بیگانه» متوجه باشد، – آری برای این هدف عالی بورژوازی هر کشور با عبارت پردازیهای کاذبانه ای در باره میهن پرستی میکوشد جنگ ملی «خویش» را مقدس جلوگر نماید و مطمئن سازد که هدف مساعی وی پیروزی بر حریف، غارت و تصرف اراضی نبوده، بلکه «رهائی» کلیه ملتهای دیگر بجز ملت خویش است.

ولی هر قدر دولتها و بورژوازی کلیه کشورها با حرارت بیشتری بکوشند کارگران را از یکدیگر جدا سازند و آنها را بجان یکدیگر اندازند، هر قدر آنها برای نیل باین هدف عالی، با سببیت بیشتری از سیستم حکومت نظامی و سانسور نظامی (که حتی اکنون، در موقع جنگ هم دشمن «داخلی» را بمراتب بیش از دشمن خارجی تعقیب مینماید) استفاده کنند، – بهمان نسبت وظیفه پرولتاریای آگاه در دفاع از بهمفشردگی طبقاتی خود و از انترناسیونالیسم و معتقدات سوسیالیستی خویش در مقابل تاخت و تاز شوینیسم «میهن پرستانه» باند بورژوازی کلیه کشورها مبرم تر خواهد بود. امتناع کارگران آگاه از این وظیفه معنایش امتناع از کلیه مجاهدتهای آزادی طلبانه و دموکراتیک و بطریق اولی سوسیالیستی است.

با نهایت تأسف و تألم باید گفت احزاب سوسیالیست عمده ترین کشورهای اروپا این وظیفه

خود را انجام نداده اند و روش پیشوایان این احزاب – بخصوص حزب آلمان – با خیانت مستقیم نسبت بامر سوسیالیسم هم مرز است. در این لحظه که دارای اهمیت تاریخی – جهانی بس عظیمی است، اکثریت پیشوایان دومین انترناسیونال (۱۸۸۹-۱۹۱۴) سوسیالیستی فعلی میکوشند ناسیونالیسم را بعوض سوسیالیسم جا بزنند. در سایه این رفتار آنها احزاب کارگر این کشورها بجای اینکه علیه روش تبهکارانه دولتهای خویش صف آرائی نمایند، برعکس طبقه کارگر را دعوت کردند خط مشی خود را با خط مشی دولتهای امپریالیست بیامیزد. پیشوایان انترناسیونال، با رأی دادن برله اعتبارات جنگی، با تکرار شعارهای شوینیستی («میهن پرستانه») بورژوازی کشورهای («خویش»)، با توجیه جنگ و دفاع از آن، با شرکت در کابینه های بورژوازی کشورهای محارب و غیره و غیره بسوسیالیسم خیانت ورزیدند. متنفذترین پیشوایان سوسیالیست و متنفذترین ارگانهای مطبوعات سوسیالیستی اروپای معاصر از نظریه شوینیستی – بورژوائی – لیبرالی پیروی مینمایند نه از نظریه سوسیالیستی. مسئولیت این ننگین ساختن سوسیالیسم قبل از همه بگردن سوسیال – دموکراتهای آلمان است که نیرومندترین و متنفذترین احزاب انترناسیونال دوم بودند. ولی سوسیالیستهای فرانسه را نیز، که در کابینه همان بورژوازی که به میهن خویش خیانت نمود و برای قلع و قمع کمون با بیسمارک همدست شد، پست های وزارت قبول کرده اند، نمیتوان تبرئه نمود.

سوسیال دموکراتهای آلمان و اتریش میکوشند پشتیبانی خود را از جنگ با این عذر توجیه نمایند که گویا بدینوسیله برضد تزاریسیم روس میجنگند. ما سوسیال دموکراتهای روس اعلام میداریم که این قبیل توجیه ها را سفسطه صرف میدانیم. جنبش انقلابی برضد تزاریسیم مجدداً در سالهای اخیر در کشور ما دامنه وسیعی بخود گرفته است. در رأس این جنبش همیشه طبقه کارگر روسیه قرار داشته است. اعتصابات سیاسی سالهای اخیر که میلیونها نفر در آن شرکت کرده اند، با شعار سرنگون ساختن تزاریسیم و خواست جمهوری دموکراتیک انجام پذیرفته است. درست در آستانه جنگ، رئیس جمهور فرانسه پوآنکاره هنگام ملاقات خود با نیکلای دوم، امکان داشت شخصاً در خیابانهای پتربورگ باریکادهائیرا که بدست کارگران روس برپا شده بود مشاهده نماید. پرولتاریای روسیه برای رهائی کلیه بشریت از ننگ سلطنت تزاری از هیچ گونه جانفشانی دریغ نورزیده است. ولی ما باید بگوئیم اگر چیزی باشد که بتواند در شرایط معینی مرگ تزاریسیم را بتأخیر اندازد، اگر چیزی باشد که بتواند به تزاریسیم در مبارزه برضد تمام دموکراسی روسیه کمک کند این همانا جنگ فعلی است که کیسه های پول بورژوازی انگلیس و فرانسه و روس را برای مقاصد ارتجاعی در اختیار تزاریسیم میگذارد و اگر

چیزی هم باشد که بتواند مبارزه انقلابی طبقه کارگر روسیه را برضد تزاریسم دچار اشکال نماید این همانا روش پیشوایان سوسیال دموکراسی آلمان و اتریش است که جرائد شوینیستی روسیه بلاانقطاع آنرا برخ ما میکشند.

حتی اگر فرض شود عدم تکافوی قوای سوسیال دموکراسی آلمان آنقدر زیاد بود که میتوانست ویرا وادار سازد از هرگونه عملیات انقلابی چشم پیوشد، – باز در این صورت هم نمیبایست به اردوگاه شوینیستی گروید، نمیبایست گامهائی برداشت که سوسیالیستهای ایتالیا منصفانه در باره آن گفته اند: پیشوایان سوسیال دموکراتهای آلمان پرچم انترناسیونال پرولتاریائی را لکه دار مینمایند.

حزب ما، حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تاکنون به مناسبت جنگ قربانیهای فراوانی را متحمل گردیده و باز هم متحمل خواهد شد. تمام مطبوعات کارگری علنی ما نابود شده است. اکثریت اتحادیه ها بسته شده، عده کثیری از رفقای ما زندانی و تبعید شده اند. ولی نمایندگان ما در پارلمان – فراکسیون حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در دومای دولتی – وظیفه مسلم سوسیالیستی خود دانستند به اعتبارات جنگی رأی ندهند و حتی تالار جلسه دوما را، برای اظهار اعتراض شدیدتر خود، ترک نمایند و به سیاست دولتهای اروپا، بمثابه یک سیاست امپریالیستی، داغ ننگ بزنند. و با وجود ستمگری ده بار شدیدتری که دولت تزاری روا میدارد کارگران سوسیال دموکرات روسیه، هم اکنون نخستین بیانییه های غیر علنی خود را علیه جنگ منتشر نموده و بدینطریق وظیفه خود را در برابر دموکراسی و انترناسیونال انجام میدهند.

هنگامیکه نمایندگان سوسیال دموکراسی انقلابی یعنی اقلیت سوسیال دموکراتهای آلمان و بهترین سوسیال دموکراتهای کشورهای بیطرف از این ورشکستگی انترناسیونال دوم در آتش شرم میسوزند؛ هنگامیکه بانگ سوسیالیستها علیه شوینیسم اکثریت احزاب سوسیال دموکرات هم در انگلستان و هم در فرانسه، طنین افکن است؛ هنگامیکه اپورتونیستها مثلاً کارکنان مجله آلمانی «ماهنامه سوسیالیست ("Sozialistische Monatshefte")» که مدتها است از خط مشی ناسیونال لیبرال پیروی میکنند بطرزی کاملاً بجا پیروزی خود را بر سوسیالیسم اروپا جشن میگیرند – در اینهنگام آن افرادی که بین اپورتونیسم و سوسیال دموکراسی انقلابی متزلزلند (نظیر «مرکز» در حزب سوسیال دموکرات آلمان) و با عبارت پردازیهای دیپلماتیک میکوشند ورشکستگی انترناسیونال دوم را بسکوت بگذرانند یا آنرا پرده پوشی کنند – بدترین کارها را در حق پرولتاریا مینمایند.

برعکس، باید آشکارا باین ورشکستگی اعتراف نمود و دلایل آنرا فهمید تا بتوان همپیوستگی سوسیالیستی جدید و پا بر جاتری را در بین کارگران کلیه کشورها بوجود آورد.

اپورتونیستها تصمیمات کنگره های اشتوتگارد (۱۷۰) کپنهاگ (۱۷۱) و بال (۱۷۲) را، که سوسیالیستهای کلیه کشورها را در همه و هرگونه شرایطی موظف به مبارزه برضد شوینیسیم مینمود و موظف میکرد بهر جنگی که از طرف بورژوازی و حکومت ها آغاز میگردد، بوسیله تبلیغات مجدانه برله جنگ داخلی و انقلاب اجتماعی پاسخ گویند، عقیم گذاردند. ورشکستگی انترناسیونال دوم ورشکستگی اپورتونیسم است که در زمینه خصوصیات دوران تاریخی (باصطلاح «مسالمت آمیز») گذشته نشو و نما یافته و در سالهای اخیر در انترناسیونال عملاً سیادت میکرد. اپورتونیستها از مدتها پیش موجبات این ورشکستگی را فراهم مینمودند - بدینترتیب که انقلاب سوسیالیستی را نفی میکردند و رفرمیسم بورژوائی را بعوض آن جا میزدند؛ - مبارزه طبقاتی و تبدیل ضروری آنرا در لحظات معین به جنگ داخلی نفی میکردند و همکاری طبقات را تبلیغ مینمودند؛ - شوینیسیم بورژوائی را تحت عنوان میهن پرستی و دفاع از میهن تبلیغ میکردند و اصل اساسی سوسیالیسم را که مدتها پیش در مانیفست کمونیست تشریح گردیده و میگوید کارگران میهن ندارند نادیده انگاشته و یا نفی مینمودند؛ - در مبارزه با میلیتاریسم بجای تصدیق ضرورت جنگ انقلابی پرولتارهای کلیه کشورها برضد بورژوازی کلیه کشورها، به نظریه احساساتی خرده بورژوا مآبانه اکتفا میورزیدند؛ - بجای آنکه در موقع ضرورت از پارلمانتاریسم بورژوازی و از امکانات قانوناً مجاز بورژوازی استفاده کنند، آنرا کمال مطلوب خویش قرار داده و حتمیت شکلهای غیر علنی تشکیلات و تبلیغات را در دوران بحرانها به طاق نسیان می سپردند. «متمم» طبیعی اپورتونیسم یعنی جریان سندیکال آنارشستی نیز که بهمان اندازه دارای جنبه بورژوائی و متضاد با نظریه پرولتاریائی یا مارکسیستی است، - با تکرار خودپسندانه شعارهای شوینیسیم در موقع بحران کنونی، شهرتی بهمان درجه ننگین برای خویش کسب نمود.

در زمان کنونی بدون آنکه پیوند با اپورتونیسم بطور قطع گسسته شود و بدون آنکه ناگزیری ورشکستگی آن به توده ها توضیح داده شود، اجرای وظائف سوسیالیسم و عملی ساختن یگانگی واقعی بین المللی کارگران محال است.

وظیفه سوسیال دموکراسی هر کشور در نوبه اول باید مبارزه با شوینیسیم آن کشور باشد. این شوینیسیم، در روسیه لیبرالیسم بورژوازی («کادتها») و تا اندازه ای ناردنیکها و حتی اسارها و سوسیال دموکراتهای «دست راست» را نیز کاملاً فرا گرفته است. (بویژه حتماً باید

برآمدهای شوینیستی مثلاً ی. اسمیرنف، پ. ماسلف و گ. پلخانف که جرائد «میهن پرست» بورژوازی به آن چسبیده و وسیعاً از آن استفاده میکنند جداً تقبیح گردد).

در وضع فعلی، از نقطه نظر پرولتاریای جهانی نمیتوان تعیین کرد شکست کدامیک از دو گروه ملت‌های محارب برای سوسیالیسم جنبه کمترین بلا را دارد. ولی برای ما سوسیال دموکرات‌های روس جای هیچگونه تردید نیست که، از نقطه نظر طبقه کارگر و توده‌های رنجبر کلیه ملت‌های روسیه، شکست سلطنت تزاری یعنی مرتجعترین و وحشی‌ترین حکومتها، که کثیرترین تعداد ملت‌ها و بزرگترین توده اهالی اروپا و آسیا را مورد ستمگری قرار میدهد، جنبه کمترین بلا را دارد.

عاجل‌ترین شعار سیاسی سوسیال دموکرات‌های اروپا باید تشکیل جمهوری‌های متحده اروپا (۱*) باشد. ضمناً سوسیال دموکرات‌ها، برخلاف بورژوازی که حاضر است هر چه بخواهد «وعده بدهد» تا پرولتاریا را به جریان عمومی شوینیسم بکشد، توضیح خواهند داد که، بدون سرنگون نمودن انقلابی رژیم‌های سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه این شعار کاملاً جعلی و بیمعناست.

در روسیه، بعزت عقب ماندگی کامل این کشور که هنوز انقلاب بورژوازی خود را پایان نرسانده است وظایف سوسیال دموکرات‌ها باید کمافی السابق سه شرط اساسی تحول دموکراتیک پیگیر باشد که عبارتست از: استقرار جمهوری دموکراتیک (با تساوی کامل حقوق کلیه ملت‌ها و حق کلیه ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش)، ضبط املاک اربابی و برقراری روز کار ۸ ساعته. ولی جنگ شعار انقلاب سوسیالیستی را در تمام کشورهای پیشرو جزو مسائل روز نموده و هر چه سنگینی بار جنگ بیشتر بر دوش پرولتاریا فشار آورد و هر چه نقش وی در تجدید سازمان اروپا، پس از رفع دهشتم‌های بربریت «میهن پرستانه» کنونی، در محیط پیشرفتهای شگرف فنی سرمایه داری بزرگ فعالیت‌ها گردد، این شعار نیز، جنبه مبرم‌تری بخود میگیرد. قوانین زمان جنگ، که بورژوازی برای بستن دهان پرولتاریا از آن استفاده میکند پرولتاریا را بی چون و چرا به ایجاد شکل‌های غیر علنی تبلیغات و تشکیلات موظف میسازد. بگذار اپورتونیست‌ها، سازمان‌های علنی را به بهای خیانت به معتقدات خویش «حفظ کنند» — سوسیال دموکرات‌های انقلابی از ارتباط و ورزیدگی تشکیلاتی طبقه کارگر برای ایجاد شکل‌های غیر علنی مبارزه در راه سوسیالیسم که با دوران بحران سازگار باشد و نیز برای اتحاد کارگران، نه با بورژوازی شوینیست کشور خود، بلکه با کارگران کلیه کشورها، استفاده خواهند کرد. انترناسیونال پرولتاریائی معدوم نشده و نخواهد شد. توده‌های کارگر، علی‌رغم کلیه

موانع موجوده انترناسیونال جدیدی بوجود خواهند آورد. دوران پیروزی فعلی اپورتونیسیم را دوام زیادی نخواهد بود. هر چه قربانیهای جنگ فزونتر گردد، بهمان نسبت هم خیانت اپورتونیستها به آرمان کارگری و ضرورت برگرداندن سلاح به روی حکومت و بورژوازی هر کشور، برای کارگران روشنتر خواهد شد.

تبدیل جنگ امپریالیستی معاصر به جنگ داخلی، یگانه شعار صحیح پرولتاریائی است که تجربه کمون آنرا نشان داده و قطعنامه بال (سال ۱۹۱۲) آنرا قید نموده و خود از مجموع شرایط جنگ امپریالیستی بین کشورهای کاملاً تکامل یافته بورژوازی ناشی میگردد. هر اندازه دشواری یک چنین تبدیلی در فلان یا بهمان لحظه عظیم بنظر آید، باز در شرایطیکه جنگ صورت واقعیت بخود گرفته، سوسیالیستها هرگز از کار تدارکاتی منظم و مصرانه و مداوم در این زمینه امتناع نخواهند ورزید.

تنها از این طریق است که پرولتاریا میتواند خود را از چنگ وابستگی به بورژوازی شوینیست برهاند و به شکلهای گوناگون و با سرعتی زیاد یا کم، در راه آزادی واقعی خلقها و در راه سوسیالیسم با گامهای مصمم به پیش رود.

زنده باد برادری بین المللی کارگران برضد شوینیسم و میهن پرستی بورژوازی کلیه کشورهای!
زنده باد انترناسیونال پرولتاریائی که از اپورتونیسیم مبری باشد!

کمیته مرکزی حزب کارگر

سوسیال دموکرات روسیه.

درباره غرور ملی ولیکاری

این روزها چقدر درباره ملیت و میهن سخن میگویند و از آن دم میزنند و درباره اش فریاد میکشند! وزرای لیبرال و رادیکال انگلستان، عده بیشماری از پوبلیست های «پیشرو» فرانسه (که کاملاً با پوبلیسیستهای ارتجاع هم آواز در آمده اند) جمع کثیری از میرزا بنویسهای دستوری و کادت و نیز نویسندگان ترقیخواه روسیه (حتی برخی از ناردنیکها و «مارکسیستها») همه با هزاران آهنگ به نغمه سرائی درباره آزادی و استقلال «میهن» و عظمت اصل استقلال ملی مشغولند. در اینجا نمیتوان تشخیص داد که حد فاصل بین مداح جیره خوار نیکلا رومانف دژخیم یا شکنجه دهندگان سیاهان و مردم هند از یکطرف و خرده

بورژوازی جاهلی که از روی کودنی یا سست عنصری «موافق با جریان» شنا میکند - از طرف دیگر از کجا شروع میشود. وانگهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد. ما در اینمورد با جریان بسیار عریض و عمیقی روبرو هستیم که ریشه های آن با منافع حضرات ملاکان و سرمایه داران ملتهای عظمت طلب پیوند بس محکمی دارد. هر سال دهها و صدها میلیون، صرف ترویج عقایدی میشود که بحال این طبقات سودمند است: آسیاب بزرگی است که از هر سو آب در آن میریزند: از منشیکیف شوینیست با ایمان گرفته تا آنهاییکه اپورتونیسیم یا سست عنصری شوینیست شان کرده است - نظیر پلخانف، ماسلف، روبانویچ، اسمیرنف، کراپوتکین و بورتسلف.

ما سوسیال دموکراتهای ولیکاروس هم می کوشیم تا روش خود را نسبت به این جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی از آسیا سزاوار نیست اهمیت عظیم مسئله ملی را فراموش کنیم؛ - بخصوص در کشوریکه به حق آنرا «زندان ملل» مینامند؛ - بخصوص هنگامیکه در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه داری، یک سلسله از ملتهای «جدید» بزرگ و کوچک را به جنبش واداشته و بیدار ساخته؛ - بخصوص در لحظه ایکه سلطنت تزاری میلیونها از افراد ولیکاروس و «ملتهای غیر خودی» را تحت سلاح در آورده تا یک سلسله از مسائل ملی را طبق منافع شورای متحده اشرف و کوچکفها و کرستنیکفها، دالگاروکفها، کوتلرها و رودیچفها «حل نماید».

آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش میکنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را به سطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگوئی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشرف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار میکنیم که به این زورگوئیها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد؛ ما افتخار میکنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها و انقلابیهای رازنوجین (رجوع شود به توضیح ص ۳۰۸ مترجم) توضیح شماره ۱۳۸. حجت. ب. را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد؛ ما افتخار میکنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را بوجود آورد و موژیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت.

ما بخاطر داریم که چگونه نیم قرن پیش چرنیشفسکی دموکرات ولیکاروس، که زندگی خود

را وقف انقلاب نمود گفت: «این ملت تیره بخت، ملت بردگان، از بالا تا پائین _ همه برده اند». ولیکاروسهائی که برده بی پرده و یا در پرده اند (برده در مقابل سلطنت تزاری) دوست ندارند این کلمات را بیاد آورند. و حال آنکه بعقیده ما اینها کلماتی بود حاکی از عشق واقعی نسبت به میهن، عشقی که از فقدان انقلابی گری در توده های اهالی ولیکاروس در سوز و گداز بود. در آنزمان این انقلابی گری وجود نداشت. امروز هنوز کم است ولی بهر حال دیگر وجود دارد. ما از حس غرور ملی سرشاریم زیرا ملت ولیکاروس نیز یک طبقه انقلابی بوجود آورد، ملت روس نیز ثابت نمود که قادر است سرمشقهای عظیمی در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم به بشریت بدهد و کارش تنها تالانهای عظیم، چوبه های دار، سیاه چالها و گرسنگی کشیدن های عظیم و خاکساری مطلق در برابر کشیشها، تزارها، ملاکان و سرمایه داران نیست.

ما از حس غرور ملی سرشاریم و بهمین جهت است که بویژه از گذشته برده وار خود (که در آن ملاکان اشراف موزیک ها را به جنگ میفرستادند تا آزادی مجارستان، لهستان، ایران و چین را مختنق سازند) و از اکنون برده وار خویش که باز هم همان ملاکان بیاری سرمایه داران، ما را بجنگ میکشانند تا لهستان و اوکرائین را خفه کنند و نهضت دموکراتیک را در ایران و چین سرکوب نمایند و باند رومانف ها، بوبرینسکی ها و پوریشکوویچ ها را که مایه ننگ حیثیت ملی ولیکاروس هستند تقویت کنند بیزاریم. هیچکس گناهکار نیست که برده بدنیا آمده ولی برده ای که، نه تنها در راه آزادی خویش نمی کوشد بلکه بردگی خویش را نیز موجه جلوه گر ساخته و آنرا زیب و زینت میدهد (مثلاً خفه کردن لهستان، اوکرائین و غیره را «دفاع از میهن» ولیکاروس ها مینامد) چاکر دون صفتی است که طبعاً در انسان حس خشم و نفرت و تحقیر بر می انگیزد.

«ملتی که بر ملتهای دیگر ستم روا میدارد نمیتواند آزاد باشد»، این از سخنان مارکس _ انگلس بزرگترین نمایندگان دموکراسی پیگیر قرن نوزدهم _ آموزگاران پرولتاریای انقلابی است. و ما کارگران ولیکاروس، که از حس غرور ملی سرشاریم میخواهیم بهر قیمتی شده است کشور ولیکاروس به کشوری آزاد و وارسته و مستقل و دموکراتیک و جمهوری و سربلند مبدل گردد که بنای مناسباتش با کشورهای همسایه بر روی اصل مساوات بشری مستقر باشد نه بر روی اصل فتودالی امتیازات که موجب کسر شأن ملت بزرگ است. و همانا بدانجهت که ما چنین خواهانیم میگوئیم: در قرن بیستم در اروپا (ولو در خاور دور آن) نمیتوان «از میهن دفاع کرد» مگر اینکه با کلیه وسائل انقلابی برضد سلطنت و ملاکان و سرمایه داران میهن

خود، یعنی بدترین دشمنان میهن خویش مبارزه نمود؛ – ولیکاروسها نمیتوانند «از میهن دفاع کنند» مگر اینکه در هر جنگی طالب شکست تزاریسم باشند، شکستی که برای نه دهم جمعیت ولیکاروس حکم کمترین بلا را دارد، زیرا تزاریسم نه تنها بر این نه دهم جمعیت از لحاظ اقتصادی و سیاسی ستم روا میدارد بلکه با خو دادن آنها به ستمگری نسبت به ملت‌های غیر و به استتار ننگ خویش از طریق عبارت پردازی‌های سالوسانه و ظاهراً میهن پرستانه اخلاقشان را تباه می‌کند، خوارشان میسازد، حیثیت شانرا بر باد میدهد و براه رذالت می‌اندازد.

شاید به ما اعتراض کنند که بغیر از تزاریسم و در زیر بال و پر همین تزاریسم نیروی تاریخی دیگر یعنی سرمایه داری ولیکاروس نیز بوجود آمده و تحکیم یافته است که مناطق وسیعی را از لحاظ اقتصادی متمرکز و متحد نموده و بدینطریق کار متریقی انجام میدهد. ولی چنین اعتراضی سوسیالیست – شوینیست‌های کشور ما را، که بهتر بود آنها را سوسیالیست‌های تزاری پوریشکویچی بنامیم (همانطور که مارکس لاسالی‌ها را سوسیالیست‌های پادشاهی پروس نامید)، تبرئه نکرده بلکه شدیدتر متهم مینماید. فرض کنیم که حتی تاریخ، مسئله را بنفع سرمایه داری عظمت طلب ولیکاروس و بضرر صدو یک ملت کوچک حل کند. این موضوع استبعادی ندارد زیرا تمام تاریخ سرمایه – تاریخ زورگوئی و غارتگری، خونریزی و رذالت است. و ما هم بهیچوجه طرفدار حتمی ملت‌های کوچک نیستیم: ما، در صورت برابری سایر شرایط، بدون چون و چرا طرفدار مرکزیت و مخالف با ایده آل خرده بورژوازی در مورد مناسبات فدراتیوی هستیم. ولی حتی در این صورت هم اولاً وظیفه ما دموکراتها (تا چه رسد به سوسیالیستها) این نیست که به رومانف – بوبرینسکی – پوریشکویچ کمک کنیم تا اوکرائین و غیره را خفه کنند. بیسمارک، بشیوه خود یعنی بشیوه یونکری، یک عمل تاریخی متریقی انجام داد ولی وای بحال آن «مارکسیستی» که روی این اساس بفکر افتد کمک سوسیالیستها به بیسمارک را موجه جلوه گر سازد! ضمناً باید گفت که بیسمارک با متحد نمودن آلمانی‌های پراکنده، که بر ملت‌های دیگر ستم روا میداشتند به تکامل اقتصادی کمک می‌کرد. و حال آنکه شگفتگی اقتصادی و تکامل سریع کشور ولیکاروس لازمه اش اینست که این کشور از قید زورگوئی ولیکاروسها نسبت به ملت‌های دیگر آزاد باشد – این اختلاف را ستایشگران شبه – بیسمارگ‌های واقعاً روسی ما فراموش مینمایند.

ثانیاً، اگر تاریخ مسئله را بنفع سرمایه داری عظمت طلب ولیکاروس حل نماید، آنوقت از اینجا چنین بر می‌آید که نقش سوسیالیستی پرولتاریای ولیکاروس، بعنوان محرک اصلی

انقلاب کمونیستی که سرمایه داری بوجود آورنده آنست، بطریق اولی نقش عظیمی خواهد بود. و اما برای انقلاب پرولتاریا تربیت طولانی کارگران با روح برابری و برادری کامل ملی امری ضروری است. بنابراین همانا از نقطه نظر منافع پرولتاریای ولیکاروس تربیت طولانی توده ها با روح مدافعه کاملاً قطعی، پیگیر، جسورانه و انقلابی از برابری کامل حقوق و حق کلیه ملل مورد ستم ولیکاروس ها، در تعیین سرنوشت خویش امریست ضروری. مصالح (منظور مفهوم برده وار آن نیست) غرور ملی ولیکاروس ها با مصالح سوسیالیستی پرولتاریای ولیکاروس (و کلیه پرولتاریای دیگر) مطابقت دارد. سرمشق ما مارکس است که پس از دهها سال زندگی در انگلستان و نیمه انگلیسی شدن، بنفع جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی ایرلند را طلب میکرد.

ولی سوسیال شوینیستهای خانگی ما، یعنی پلخائف و سایرین، در مورد اخیری که ما فرض و بررسی کردیم، نه فقط به میهن خود یعنی کشور ولیکاروس آزاد و دموکراتیک بلکه به برادری پرولتاریائی کلیه ملل روسیه، یعنی به امر سوسیالیسم نیز خیانت خواهند ورزید.

در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴ در شماره ۳۵

روزنامه «سوسیال دموکرات» بچاپ رسید.

در باره شعار کشورهای

متحده اروپا

ما در شماره ۴۰ «سوسیال دموکرات» اطلاع دادیم که کنفرانس شعب حزب ما در خارجه مقرر داشته است مسئله شعار «کشورهای متحده اروپا» فعلاً مسکوت ماند تا جنبه اقتصادی آن در جرائد مورد بحث قرار گیرد (۲*).

مباحثه در اطراف این مسئله در کنفرانس ما جنبه سیاسی یکجانبه ای بخود گرفت. علت آن شاید تا اندازه ای این بود که در بیانیه کمیته مرکزی، این شعار صریحاً بعنوان یک شعار سیاسی فرموله شده است (در آنجا گفته میشود «عاجلترین شعار سیاسی...») و ضمناً در آن نه فقط تشکیل جمهوریهای متحده اروپا بمیان کشیده شده بلکه بخصوص خاطر نشان گردیده که «بدون سرنگون نمودن انقلابی رژیم های سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه، این شعار مهممل و مجعول خواهد بود.

اگر این شعار در چهار دیوار سیاسی برآورد شود آنگاه اعتراض به آن یعنی گفتن اینکه این شعار بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده می‌افکند و یا موجب تضعیف آن می‌گردد و قس علیهذا، بهیچوجه صحیح نخواهد بود. اصلاحات سیاسی که در جهت واقعاً دموکراتیک بعمل می‌آید و بطریق اولی انقلاب های سیاسی، در هیچ مورد، هرگز و در هیچ شرایطی نمیتواند بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده افکند و یا موجب تضعیف آن گردد. برعکس این اصلاحات همیشه انقلاب سوسیالیستی را نزدیک میکند، بر وسعت تکیه گاه آن میافزاید یعنی قشرهای جدیدی از خرده بورژوازی و توده های نیمه پرولتاریا را بمبارزه سوسیالیستی جلب مینماید. و از طرف دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی، که آنرا نمیتوان مانند یک عمل واحد تلقی نمود بلکه باید بدان بمثابه عصر تلاطمات طوفانی سیاسی و اقتصادی یعنی عصر پرحدت ترین مبارزه طبقاتی، جنگ داخلی، انقلابها و ضد انقلابها نگریست، وقوع انقلابهای بورژوازی امریست ناگزیر.

ولی اگر شعار جمهوریهای متحده اروپا، که با موضوع سرنگون نمودن سه رژیم از مرتجعترین رژیمهای سلطنتی اروپا و در رأس آنها رژیم سلطنتی روسیه، توأم گردیده است، بعنوان یک شعار سیاسی بکلی غیر قابل ایراد است در عوض مسئله کاملاً مهم دیگری باقی میماند که مربوط است به مضمون و معنای اقتصادی این شعار. از نقطه نظر شرایط اقتصادی امپریالیسم، یعنی صدور سرمایه و تقسیم جهان از طرف دولتهای «پیشرو» و «متمدن» استعمارگر، تشکیل کشورهای متحده اروپا در شرایط سرمایه داری یا محال و یا عملی است ارتجاعی.

سرمایه جنبه بین المللی و انحصاری بخود گرفته و جهان، بین مشتتی از دول معظم، یا بعبارت دیگر دولی که در غارتگری های عظیم و ستمگری نسبت به ملل موفقیت های شایانی دارند تقسیم شده است. چهار دولت معظم اروپا: انگلستان، فرانسه، روسیه و آلمان با نفوسی در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون و مساحتی قریب به ۷ میلیون کیلومتر مربع، مستعمراتی در اختیار دارند که جمعیت آنها تقریباً به نیم میلیارد (۴۹۴,۵ میلیون) و مساحت آنها به ۶۴,۶ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً به نصف کره زمین (که بدون اراضی قطبی مساحت آن در حدود ۱۳۳ میلیون کیلومتر مربع است) میرسد. سه کشور آسیائی: چین، ترکیه و ایران را نیز که اکنون راهزانی که به جنگ «آزادی بخش» مشغولند یعنی ژاپن، روسیه، انگلیس و فرانسه آنها را قطعه قطعه مینمایند به آن اضافه کنید. این سه کشور آسیائی، که میتوان آنها را نیمه مستعمره نامید (آنها اکنون عملاً تا نه دهم مستعمره

هستند) دارای ۳۶۰ میلیون جمعیت و ۱۴۰۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت هستند (یعنی تقریباً بیش از یک برابر و نیم مساحت تمام اروپا).

و اما بعد، انگلستان، فرانسه و آلمان دست کم ۷۰ میلیارد روبل در خارجه سرمایه گذاشته‌اند. برای دریافت مداخل «مشروع» از این مبلغ هنگفت – درآمدی که سالیانه از سه میلیارد روبل تجاوز میکند – کمیته هائی ملی از میلیونرها بنام دولت وجود دارند که دارای ارتش و نیروی دریائی هستند و آقازاده ها و برادران «حضرت میلیارد» را بسمت نایب السلطنه، کنسول، سفیر کبیر، مأمورین گوناگون، کشیش و زالوهای دیگر در مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره «منصوب مینمایند».

اینست ترتیبی که در دوران حد اعلائی تکامل سرمایه داری برای غارت قریب یک میلیارد سکنه کره زمین از طرف یک مشت دولت بزرگ داده شده است. در رژیم سرمایه داری غیر از این سازمانی دیگری هم ممکن نیست. صرفنظر کردن از مستعمرات، از «منطقه نفوذ» و صدور سرمایه؟ داشتن چنین فکری بمنزله تنزل تا سطح کشیش حقیری است که هر روز یکشنبه برای ثروتمندان در باره عظمت عیسویت موعظه می کند و آنها را پند میدهد به فقرا سالیانه... اگر چند میلیارد هم نباشد لااقل چند صد روبل دستگیری نمایند.

تشکیل کشورهای متحده اروپا در رژیم سرمایه داری مساویست با سازش در باره تقسیم مستعمرات. ولی در رژیم سرمایه داری جز زور نمی تواند اساس و اصل دیگری برای تقسیم وجود داشته باشد. میلیاردر نمیتواند «درآمد ملی» کشور سرمایه داری را بطریق دیگری جز «به نسبت سرمایه» (و آنها با مقداری اضافه بطوریکه بزرگترین سرمایه بیش از آنکه به آن تعلق میگیرد عایدش گردد) – با کسی تقسیم کند. سرمایه داری عبارت است از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و هرج و مرج تولید. موعظه در باره تقسیم «عادلانه» درآمد بر چنین اساسی، عبارتست از پرودونیسیم و کودنی فرد خرده بورژوا و فیلیستر. تقسیم طور دیگری جز «به نسبت زور» ممکن نیست. زور هم با سیر تکامل اقتصادی تغییر می پذیرد. آلمان پس از سال ۱۸۷۱ در حدود ۳ تا ۴ بار بیش از انگلستان و فرانسه قوت گرفته است و ژاپن – در حدود ده بار بیش از روسیه. برای واری نیروی واقعی کشور سرمایه داری وسیله دیگری غیر از جنگ وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد. جنگ متضاد با اصول مالکیت خصوصی نبوده بلکه تکامل مستقیم و ناگزیر این اصول است. در رژیم سرمایه داری تکامل موزون اقتصادهای جداگانه و کشورهای جداگانه محالست. در رژیم سرمایه داری برای اینکه توازن از دست رفته گاه بگاه مجدداً برقرار شود وسیله دیگری بجز بحران در صنعت و جنگ

در سیاست جود ندارد.

البته سازشهای موقت بین سرمایه داران و دولتها ممکن و از این لحاظ حتی تشکیل کشورهای متحده اروپا نیز، بمثابة سازش سرمایه داران اروپا شدنی است... اما در باره چه؟ فقط در باره اینکه مشترکاً سوسیالیسم را در اروپا سرکوب سازند و مشترکاً مستعمراتی را که بیغما برده اند در مقابل ژاپن و آمریکا، که از تقسیم فعلی مستعمرات بینهایت دل آزرده اند و در ظرف این نیم قرن اخیر بطور غیر قابل قیاسی از اروپای عقب مانده سلطنتی، که از فرط کهولت رو به فساد میروند سریعتر قوت گرفته اند، - حراست نمایند. اروپا، نسبت به ایالات متحده آمریکا، رویهمرفته عبارتست از یک رکود اقتصادی. در شرایط اقتصادی کنونی یعنی در رژیم سرمایه داری تشکیل کشورهای متحده اروپا معنایش متشکل ساختن ارتجاع برای جلوگیری از تکامل سریعتر آمریکا خواهد بود. آن زمانیکه سروکار دموکراسی و سوسیالیسم فقط با اروپا بود برای ابد سپری شده است.

کشورهای متحده جهان (نه تنها اروپا) آن شکل دولتی اتحاد و آزادی ملتهاست که ما آنرا با سوسیالیسم مربوط میکنیم، - و این تا زمانیکه که پیروزی کامل کمونیسم کار را به زوال هر گونه دولت و منجمله دولت دموکراتیک منجر نکرده باشد. ولی شعار کشورهای متحده جهان را مشکل بتوان بعنوان یک شعار مستقل صحیح دانست، زیرا اولاً این شعار با سوسیالیسم آمیخته است و ثانیاً این شعار ممکن است موجب تفسیر غلطی در باره عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد و در باره روش این کشور نسبت به سایر کشورها گردد.

ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بی چون و چرای سرمایه داریست. از اینجا نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها یا حتی در یک کشور جداگانه سرمایه داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود در مقابل بقیه جهان سرمایه داری پیا خاسته طبقات ستمکش کشورهای دیگر را بسوی خویش جلب مینماید، در این کشورها بر ضد سرمایه داران قیام بر پا میکند و در صورت لزوم حتی بر ضد طبقات استثمار کننده و دولتهای آنان با نیروی نظامی دست به اقدام میزند. شکل سیاسی جامعه‌ایکه پرولتاریا، با سرنگون نمودن بورژوازی، در آن پیروز میگردد، جمهوری دموکراتیکی خواهد بود که نیروهای پرولتاریای ملت و یا ملت‌های معین را در مبارزه بر ضد کشورهای که هنوز بسوسیالیسم نگروده اند بیش از پیش متمرکز میسازد. از بین بردن طبقات بدون استقرار

دیکتاتوری طبقه ستمکش یعنی پرولتاریا ممکن نیست. بدون مبارزه کم و بیش طولانی و سرسخت جمهوری های سوسیالیستی علیه کشورهای عقب مانده، اتحاد آزاد ملتها در سوسیالیسم غیر ممکن است.

نظر باین ملاحظات و در نتیجه بحث و مذاکرات عدیده ای که در اطراف این مسئله در کنفرانس شعب حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در خارجه و بعد از این کنفرانس بعمل آمد، هیئت تحریریه ارگان مرکزی باین نتیجه رسید که شعار کشورهای متحده اروپا صحیح نیست.

در ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵ در شماره

۴۴ روزنامه «سوسیال دموکرات»

به چاپ رسید.

اپورتونیسیم و ورشکستگی

انترناسیونال دوم

۱

آیا واقعاً دوران عمر انترناسیونال دوم پایان رسیده است؟ متنفذترین نمایندگان آن، مانند کائوتسکی و واندرولد با لجاج تمام این موضوع را انکار میکنند. نظر آنها چنین است که هیچ اتفاقی نیفتاده جز اینکه ارتباط قطع شده است؛ همه چیز روبراه است.

برای روشن ساختن حقیقت به بیانیه کنگره بال سال ۱۹۱۲ مراجعه کنیم که اتفاقاً مربوط به جنگ امپریالیستی جهانی فعلی بوده و از طرف تمام احزاب سوسیالیست جهان پذیرفته شده است. باید متذکر شویم که هیچ سوسیالیستی جرئت نخواهد داشت از لحاظ تئوریک اینموضوع را نفی کند که هر جنگی باید از نقطه نظر شرایط مشخص تاریخی برآورد شود.

اکنون که نائره جنگ برافروخته شده، نه اپورتونیستهای علنی و نه کائوتسکیست ها هیچکدام جرئت ندارند نه بیانیه بال را انکار کنند و نه رفتار زمان جنگ احزاب سوسیالیست را با خواستهای این بیانیه بسنجند. چرا؟ زیرا بیانیه هم این دسته و هم دسته دیگر را کاملاً رسوا میکند.

در آن نه کلمه ای در باره دفاع از میهن دیده میشود و نه در باره اختلاف بین جنگ تعرضی و تدافعی و نه کلمه ای در باره هیچیک از این مطالبی که اکنون اپورتونیستها و کائوتسکیست های(۳*) آلمان و کشورهای اتحاد اربعه(۱۷۳) در سر هر کوی و برزن برای جهانیان جار میزنند. بیانیه اصولاً نمیتوانست چیزی در این باره بگوید زیرا آنچه در آن گفته شده مطلقاً هرگونه استعمال این مفاهیم را منتفی میسازد. بیانیه بطور کاملاً مشخص به یک سلسله از اختلافات اقتصادی و سیاسی اشاره مینماید که در جریان ده ها سال مقدمات این جنگ را فراهم ساخت و در سال ۱۹۱۲ کاملاً بروز نمود و موجب جنگ سال ۱۹۱۴ گردید. بیانیه اختلاف بین روسیه و اتریش را در مورد «تسلط بر بالکان» و اختلاف بین «انگلیس، فرانسه و آلمان» (بین تمام این کشورها!) را در مورد «سیاست کشورگشائی آنان در خاور نزدیک» و اختلاف بین ایتالیا و اتریش را در مورد «کوشش برای فرمانروائی» بر آلبانی و الخ یادآوری می نماید. بعبارت اخری بیانیه تمام این تصادمات را بمشابه تصادماتی بر زمینه «امپریالیسم سرمایه داری» تعریف مینماید. بدینطریق بیانیه با وضوح کاملی تصدیق میکند این جنگ دارای جنبه اشغالگرانه، امپریالیستی، ارتجاعی و برده کننده است، یعنی دارای آن جنبه ایستکه موضوع جایز شمردن دفاع از میهن را از لحاظ تئوریک به لاطائلات و از لحاظ عملی به مهملات تبدیل میکند. سروکار ما با نبرد نهنگان عظیم برای بلعیدن «میهن های» دیگران است. بیانیه از واقعیات مسلم تاریخی، استنتاجهای ناگزیر مینماید؛ این جنگ را نمیتوان «با هیچ بهانه ای در مورد فلان یا بهمان منافع خلق توجیه نمود»؛ این جنگ «بخاطر تأمین منافع سرمایه داران و اطفاء حس شهرت طلبی خاندانهای سلطنتی» تدارک دیده میشود. «جنایت» است اگر کارگران «بسوی یکدیگر تیراندازی کنند». اینست آنچه که در بیانیه گفته میشود.

عصر امپریالیسم سرمایه داری عصر سرمایه داری نضج یافته و از حد نضج گذشته ایست که در آستانه سقوط خود ایستاده است، یعنی به آن درجه ای رسیده که دیگر باید جای خود را بسوسیالیسم واگذار کند. دوران سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱، عصر سرمایه داری مترقی یعنی عصری بود که در آن سرنگون ساختن فئودالیسم و حکومت مطلقه و رهائی از زیر یوغ بیگانگان در دستور روز تاریخ قرار گرفته بود. بر روی این زمینه و فقط بر روی این زمینه، «دفاع از میهن» یعنی دفاع در مقابل ستمگری جایز بود. این مفهوم را حالا هم میشد در مورد جنگ برضد کشورهای بزرگ امپریالیستی بکار برد ولی بیخردی بود هر آینه این مفهوم در مورد جنگ بین کشورهای بزرگ امپریالیستی، جنگی که در آن سخن برسر اینستکه چه

کسی خواهد توانست کشورهای بالکان و آسیای صغیر و غیره را بیشتر مورد چپاول و غارت قرار دهد، بکار برده میشد. باینجهت تعجبی ندارد که چرا «سوسیالیست‌هایی» که در این جنگ طرفدار «دفاع از میهن» هستند، از بیانیه بال همانطور می‌گیرزند که دزد از محل دزدی خود می‌گریزد. چطور نگریزند وقتی که بیانیه ثابت میکند اینها سوسیال – شونیست هستند، یعنی در گفتار سوسیالیست و در کردار شونیستند و به بورژوازی «خودی» کمک میکنند تا کشورهای بیگانه را غارت نماید و ملت‌های دیگر را به اسارت در آورد. ماهیت «شونیسم» هم میهن است که از میهن «خود» حتی وقتی عملیات آن متوجه اسارت میهن‌های بیگانگان است دفاع مینماید.

وقتی جنگ بمثابه جنگی شناخته شد که هدف آن آزادی ملی است یک تاکتیک از آن ناشی میشود و وقتی بمثابه جنگ امپریالیستی شناخته شد – تاکتیک دیگری. این تاکتیک دیگر را بیانیه صریحاً خاطرنشان میکند. جنگ «موجب بحرانی اقتصادی و سیاسی خواهد شد» که از آن باید «استفاده کرد»؛ ولی نه برای تخفیف بحران و دفاع از میهن بلکه بعکس برای «تکان» توده‌ها و برای «تسریع در سقوط سلطه سرمایه». آنچه را که شرایط تاریخی آن هنوز فراهم نشده است نمیتوان تسریع نمود. بیانیه تصدیق کرده است که انقلاب اجتماعی ممکن است و مقدمات آن فراهم شده و این انقلاب همانا بمناسبت جنگ فرا خواهد رسید. بیانیه به استناد کمون پاریس و انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه، یعنی مثال‌های اعتصاب‌های توده‌ای و جنگ داخلی می‌گوید: «طبقات حکمفرما» از «انقلاب پرولتاری» می‌ترسند. اشخاصی نظیر کائوتسکی که مدعی هستند روش سوسیالیسم نسبت به این جنگ روشن نشده بود – بکلی دروغ می‌گویند. این مسئله نه تنها مورد بحث قرار گرفت، بلکه در بال، که تاکتیک مبارزه توده‌ای انقلابی پرولتاریا در آنجا بتصویب رسیده بود، حل هم شد.

این، سالوسی اشمئزاز آوری است که بیانیه بال را بکلی و یا در مورد اساسی‌ترین قسمتهای آن نادیده میانگارند و بجای آن از نطق‌های پیشوایان یا قطعنامه‌های احزاب جداگانه‌ای نقل قول میکنند که اولاً مربوط به قبل از بال بوده و ثانیاً تصمیمات احزاب تمام جهان نبوده و ثالثاً به هر نوع جنگ ممکنه‌ای بجز این جنگ مربوط بوده است. ماهیت قضیه اینستکه عصر جنگ‌های ملی بین کشورهای بزرگ اروپائی جای خود را به عصر جنگ‌های امپریالیستی بین آنها داده است و بیانیه بال برای اولین بار می‌بایست رسماً این واقعیت را تصدیق کند.

اشتباه بود اگر تصور میشد بیانیه بال جز یک سخن آرائی پوچ، عبارت پردازی تشریفاتی و

تهدیدی غیر جدی چیز دیگری نیست. کسانی که این بیانیه رسوایشان میسازد خیلی مایل بودند موضوع را چنین وانمود سازند. ولی این صحیح نیست. این بیانیه تنها نتیجه فعالیت ترویجی عظیم تمام دوران انترناسیونال دوم و تلخیصی است از تمام آنچه که سوسیالیستها بوسیله صدها هزار نطق، مقاله و پیام های خود بتمام زبانها در بین توده پخش کرده اند. در آن فقط مطالبی تکرار میشود که مثلاً ژول گد در سال ۱۸۹۹ یعنی زمانی که مینیستریالیسم سوسیالیستها را در صورت جنگ می کوبید نوشته است: او از جنگی صحبت میکرد که «دزدان دریائی سرمایه داری» موجب آن شده باشند (رجوع شود به "En garde" (۴*) ص ۱۷۵)؛ در آن فقط مطالبی تکرار میشود که کائوتسکی در سال ۱۹۰۹ در مقاله موسوم به «راه رسیدن بحکومت» نگاشته و پایان عصر «صلح» و آغاز عصر جنگها و انقلابها را تصدیق کرده است. بیانیه بال را عبارت پردازی و یا اشتباه وانمود ساختن، بمعنای آنستکه تمام فعالیت سوسیالیستی ۲۵ سال اخیر عبارت پردازی یا اشتباه خوانده شود. تضاد بین بیانیه و بکار نبردن مفاد آن از آنجهت برای اپورتونیستها و کائوتسکیستها تا ایندرجه تحمل ناپذیر است که عمیقترین تضاد موجوده در کار انترناسیونال دوم را آشکار میسازد. جنبه نسبتاً «مسالمت آمیز» دوران سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، اپورتونیسم را ابتداً بمثابه یک حالت روحی، سپس بمثابه یک خط مشی و بالاخره بمثابه یک گروه یا قشر بوروکراسی کارگری و یا رفیقان نیمه راه خرده بورژواآ پرورش داد. این عناصر نمیتوانستند جنبش کارگری را تابع خود سازند جز از این راه که هدفهای انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنها نمیتوانستند اعتماد توده را بخود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد نمایند گویا کلیه کارهای «مسالمت آمیز» فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریائی است. این تضاد دملی بود که می بایست وقتی سر باز کند و سر هم باز کرد. تمام موضوع بر سر اینست که آیا باید مثل کائوتسکی و شرکاء سعی کرد چرک این دمل را بنام «وحدت» (وحدت با چرک) مجدداً وارد پیکر جنبش نمود - یا اینکه بمنظور کمک به شفای کامل پیکر جنبش کارگری باید این چرک را حتی المقدور سریعتر و با مواظبت بیشتری بوسیله یک عمل جراحی، علی رغم درد موقتی شدیدی که از این عمل ناشی است، از پیکر خارج کرد.

خیانت نسبت به سوسیالیسم از طرف کسانی که به اعتبارات جنگی رأی دادند، در کابینه شرکت کردند و از ایده دفاع از میهن در سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ حمایت نمودند - آشکار است. انکار این واقعیت کاریست که فقط از عهده سالوسان بر می آید. باید به توضیح آن پرداخت.

بیخردی بود اگر تمام این مسئله بمشابه مسئله ای مربوط به اشخاص تلقی میشد. کائوتسکاکائوتسکی (در ۲۸ مه سال ۱۹۱۵ "Neue Zeit" (*۵)) می پرسد - این چه ربطی به اپورتونیسیم دارد اگر اشخاصی مانند پلخانف و گد و غیره؟ آکسلرد از طرف اپورتونیستهای اتحاد اریعه (در "Die Krise der Sozialdemokratie" (*۶) زوریخ، سال ۱۹۱۵، ص ۲۱) جواب میدهد - این چه ربطی به اپورتونیسیم دارد اگر کائوتسکی و غیره؟ اینها همه کمدی است. برای توضیح بحران تمام جنبش باید اولاً اهمیت اقتصادی سیاست معین، ثانیاً ایده هائی که مبنای این سیاست را تشکیل میدهند و ثالثاً ارتباط آنرا با تاریخ خط مشی های مختلف درون سوسیالیسم بررسی نمود.

ماهیت اقتصادی دفاع طلبی در دوره جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۵ عبارت از چیست؟ بورژوازی کلیه کشورهای بزرگ به منظور تقسیم و استثمار جهان و ستمگری نسبت به خلقها میجنگد. ذره بیمقداری از سودهای کلان بورژوازی هم ممکن است بدست جرگه کوچک بوروکراسی کارگری و آریستوکراسی کارگری و رفیقان نیمه راه خرده بورژوا بیفتد. سرشت طبقاتی سوسیال شونیسیم و اپورتونیسیم با یکدیگر همانند و عبارت است از: اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی «خودی» برضد توده های طبقه کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی برضد طبقه ایکه بتوسط بورژوازی استثمار میشود.

مضمون سیاسی اپورتونیسیم و سوسیال شونیسیم با یکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استنکاف از عملیات انقلابی، شناسائی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی. سوسیال شونیسیم - ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، میلرانیسم و برنشتینیسم است.

مبارزه بین دو تمایل اساسی در درون جنبش کارگری، یعنی سوسیالیسم انقلابی و اپورتونیستی، تمام دوره از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۴ را در بر میگیرد. و اکنون نیز در تمام کشورها در جریان عمده در مسئله مربوط به روش نسبت به جنگ وجود دارد. شیوه بورژوائی و اپورتونیستی استناد به اشخاص را به کنار بگذاریم و خط مشی ها را در یک سلسله از کشورها در نظر بگیریم. ده کشور اروپائی را در نظر میگیریم: آلمان، انگلیس، روسیه، ایتالیا، هلند، سوئد، بلغارستان، سوئیس، بلژیک و فرانسه. در هشت کشور اولیه، تقسیم بندی به خط مشی اپورتونیستی و انقلابی مطابق است با تقسیم بندی به سوسیال شونیسیت ها و

انترناسیونالیستها، تکیه گاههای سوسیال شوینیسیم در آلمان عبارتند از مجله "Sozialistisch Monatshefte" و لژین و شرکاء؛ در انگلستان عبارتند از فابین ها (۱۷۴) و حزب کارگر (۱۷۵) (I. L. P.) (۱۷۶) همیشه با آنها در حال ائتلاف بوده، از ارگان آنها پشتیبانی میکرده و در این ائتلاف همیشه ضعیفتر از سوسیال - شوینیستها بوده است و حال آنکه در B. S. P. (۱۷۷) انترناسیونالیستها سه هفتم را تشکیل میدهند؛ در روسیه نماینده این جریان «ناشا زاریا» (۱۸۷) («ناشا دلو»ی فعلی)، کمیته تشکیلاتی (۱۷۹) و فراکسیون دوما تحت رهبری چخیدزه است؛ در ایتالیا - فرمیستها تحت رهبری بیسولاتی؛ در هلند - حزب ترولسترا؛ در سوئد - اکثریت حزبی تحت رهبری برانتینگ؛ در بلغارستان - حزب «شیروکی ها» در سوئیس - گریلیش و شرکاء. همانا از میان سوسیال دموکراتهای انقلابی تمام این کشورهاست که اکنون بانگ اعتراض کم و بیش شدیدی برضد سوسیال شوینیسیم برخاسته است. فقط دو کشور استثناء هستند: فرانسه و بلژیک که در آنجا نیز انترناسیونالیسم وجود دارد ولی خیلی ضعیف است.

سوسیال - شوینیسیم - اپورتونیسیم تکمیل شده است. این جریان برای اتحاد علنی و اکثراً مبتذل با بورژوازی و ستادهای ارتش به نضج خود رسیده است. و همین اتحاد است که به این جریان نیروی بزرگ و انحصار آزادی بیان و فریب توده ها را میدهد. بیخردیست اگر اکنون هم اپورتونیسیم یک پدیده داخلی حزبی محسوب شود. بیخردیست اگر فکر کنیم که میتوان قطعنامه بال را به اتفاق داوید لژین، هایندمان، پلخانف و وب بموقع اجرا گذارد. وحدت با سوسیال شوینیستها - وحدت با بورژوازی ملی «خودی» است که ملل دیگر را استثمار میکند. چنین وحدتی بمعنای تفرقه انداختن میان پرولتاریای بین المللی است. این بدانمعنا نیست که گسستن پیوند با اپورتونیسیمها در همه جا بیدرنگ امکان پذیر است. این فقط بدانمعناست که این گسستگی پیوند از لحاظ تاریخی به نضج خود رسیده و انجام آن برای مبارزه انقلابی پرولتاریا امری ضروری و ناگزیر است و تاریخ، که سرمایه داری «مسالمت آمیز» را به سرمایه داری امپریالیستی رسانده، موجبات این گسستگی پیوند را فراهم نموده است.

(۷) Volentem ducunt fata, nolentem trahunt. (*)

نمایندگان عاقل بورژوازی اینموضوع را بخوبی فهمیده اند. به این جهت است که آنها اکنون از احزاب فعلی سوسیالیست، که «مدافعین میهن» یعنی مدافعین غارتگری امپریالیستی در رأس آنها قرار دارند، اینطور تعریف و تمجید میکنند. به این جهت است که دولت ها گاه با واگذاری پست های وزارت (در فرانسه و انگلستان) به پیشوایان سوسیال شوینیست و گاه با دادن انحصار فعالیت علنی و بلامانع به آنان (در آلمان و روسیه) آنها را مورد پاداش قرار میدهند. به این جهت است که در آلمان، یعنی جائیکه حزب سوسیال دموکرات از همه نیرومندتر و قلب ماهیت آن به حزب ضد انقلابی ناسیونال لیبرال کارگری از همه جا عیان تر بود، کار بجائی رسیده است که دادستانی این کشور مبارزه بین «اقلیت» و «اکثریت» را «تهییج حس کینه طبقاتی» میداند. باینجهت است که اپورتونیستهای عاقل بیش از همه در حفظ «وحدت» سابق احزاب قدیمی که در سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ یک چنین خدمات بزرگی به بورژوازی نموده اند اهتمام میورزند. یکی از اعضاء سوسیال دموکراسی آلمان، که در آوریل سال ۱۹۱۵ با نام مستعار «مونیتور» در مجله ارتجاعی "Preussische Jahrbucher" مقاله ای نوشته بود، با صراحت شایان تحسینی نظریات این اپورتونیستها را در تمام کشورهای جهان بیان مینماید. مونیتور معتقد است که اگر سوسیال دموکراسی از این بیشتر براست برود برای بورژوازی خیلی خطرناک خواهد شد: «سوسیال دموکراسی باید جنبه حزب کارگر بودن خود و ایدآلهای سوسیالیستی را حفظ کند. زیرا روزی که از اینموضوع سر باز زند حزب جدیدی بوجود خواهد آمد و برنامه ایرا که حزب سابق از آن عدول کرده است خواهد پذیرفت و فرمولبندی رادیکال تری به آن خواهد داد». "Preussische Jahrbucher" سال ۱۹۱۵، شماره ۴، ص ۵۰-۵۱).

مونیتور درست بههدف زده است. لیبرالهای انگلیسی و رادیکال های فرانسوی همیشه خواستار همین موضوع بوده اند: استعمال جملات انقلابی مآبانه برای فریب توده ها و برای اینکه توده ها به لloid جرج ها، سامباها، رنودل ها، لژین ها و کائوتسکی ها، یعنی به اشخاصی که میتوانند «دفاع از میهن» را در جنگ غارتگرانه موعظه نمایند، اطمینان کنند. ولی مونیتور فقط نماینده یکی از اشکال گوناگون اپورتونیسم یعنی شکل آشکار، ناهنجار و وقیحانه آنست. دیگران در پشت پرده و با نازک کاری و «شرافتمندانه» عمل مینمایند. انگلس وقتی گفته است: اپورتونیستهای «شرافتمند» برای طبقه کارگر از همه خطرناکترند... اینک یک

مثال:

کائوتسکی در "Neue Zeit" چنین می نویسد (۲۶ نوامبر سال ۱۹۱۵): «اپوزیسیون ضد اکثریت رو به افزایش می‌رود؛ توده‌ها دارای روحیهٔ اپوزیسیون هستند». «پس از جنگ (فقط پس از جنگ؟ ن. ل.) تضاد طبقاتی بقدری حدت خواهد یافت که رادیکالیسم در بین توده‌ها غالب می‌آید». «پس از جنگ (فقط پس از جنگ؟ ن. ل.) خطر گریز عناصر رادیکال از حزب و روی آوردن آنها بحزبی که به عملیات توده‌ای ضد پارلمانی (؟؟ باید گفت: خارج پارلمانی) می‌پردازد ما را تهدید خواهد نمود». «بدین‌طریق حزب ما به دو اردوگاه متقابل که هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند، تقسیم خواهد شد». کائوتسکی، بنام نجات وحدت، میکوشد اکثریت را در رایش‌تاک متقاعد کند که به اقلیت اجازه بدهند یک چند نطق رادیکال پارلمانی ایراد کند. این بدان‌معناست که کائوتسکی می‌خواهد با کمک چند نطق رادیکال پارلمانی، توده‌های انقلابی را با اپورتونیست‌هایی که با انقلاب «هیچ وجه مشترکی ندارند» و مدتهاست اتحادیه‌های کارگری را رهبری میکنند و اکنون با اتکاء به اتحاد محکم با بورژوازی و دولت، رهبری حزبی را هم بدست آورده‌اند، آشتی بدهد. آیا در ماهیت امر این چه فرقی با «برنامه» مونی‌تور دارد؟ هیچ، بجز عبارات سالوسانه‌ای که مارکسیسم را به معرض بیع و شری می‌گذارد.

ورم، یکی از کائوتسکیست‌ها، در جلسهٔ فراکسیون رایش‌تاک در ۱۸ مارس ۱۹۱۵ فراکسیون را از «بیش از حد کشیدن زه» «برحذر داشت» و گفت «در بین توده‌های کارگر، اپوزیسیون ضد اکثریت فراکسیونی رو به افزایش می‌رود؛ باید از «مرکز» مارکسیستی (!؟ لابد غلط چاپی است: باید خواند «مونی‌توری») پیروی نمود» (رجوع شود به جزوه "Klassenkampf gegen den Krieg! Material zum Fall Liebknecht" (۸* ص ۶۷). بدین‌طریق ما می‌بینیم که واقعتاً انقلابیگری توده‌ها، از همان مارس سال ۱۹۱۵ از طرف تمام کائوتسکیست‌ها (باصطلاح «مرکز») مورد تصدیق قرار گرفته است!! ولی پس از هشت ماه ونیم کائوتسکی مجدداً پیشنهاد میکند توده‌هایی را که می‌خواهند با حزب اپورتونیستی ضد انقلابی مبارزه نمایند «آشتی دهند» و این عمل به کمک چند عبارت انقلابی مابانه انجام گیرد!!

جنگ اغلب از این جهت که فساد و گندزدگی را آشکار میکند و قیود را بدور می‌اندازد، مفید است.

فابین‌های انگلیس را با کائوتسکیست‌های آلمانی مقایسه کنیم. اینست آنچه که فریدریک

انگلس، مارکسیست حقیقی، در ۱۸ ژانویه سال ۱۸۹۳ در بارهٔ دستهٔ اول نوشته است: «اینها باند جاه طلبی هستند که فهمشان برای درک ناگزیری انقلاب اجتماعی کافیت، ولی بهیچوجه مایل نیستند در مورد انجام این کار عظیم منحصرأ به پرولتاریا که هنوز نضج نیافته است اعتماد کنند... پرنسیپ اساسی آنها خوف از انقلاب است»... (مکاتبات با زورگه ص ۳۹۰).

در یازدهم نوامبر سال ۱۸۹۳ انگلس مینویسد: «اینها بورژواهای پر کبری هستند که نظر لطف بزرگوارانه خود را از پرولتاریا دریغ نداشته حاضرند او را از همان بالا آزاد نمایند ولی بشرط اینکه این توده مایل بفهم اینموضوع باشد که با این خامی و بیسوادی خود شخصاً نمیتواند خود را رهائی دهد و بدون نظر لطف این وکلای مدافع عاقل، این ادبا و این خاله زنکهای احساساتی قادر نیست بهیچ چیز نائل آید»... (همانجا ص ۴۰۱).

کائوتسکی از لحاظ تئوری با همان نظر حقارتی به فابینها می نگرد که فریسیان قدیم به عاملین مردم آزار خراج می نگریستند. زیرا هر چه باشد او به «مارکسیسم» قسم میخورد. ولی به بینیم اینها در عمل چه فرقی با یکدیگر دارند؟ هر دو بیانیة بال را امضاء کردند و هر دو نسبت به آن همانگونه رفتار نمودند که ویلهلم دوم نسبت به بیطرفی بلژیک رفتار کرد. و حال آنکه میدانیم مارکس در تمام مدت عمر خود کسانی را که میکوشیدند روح انقلابی را در کارگران بکشند بشدت میکوبید.

کائوتسکی علیه مارکسیستهای انقلابی تئوری جدید «اولترا امپریالیسم» را علم کرده و آنرا به مفهوم زوال تدریجی «مبارزه بین سرمایه های مالی ملی» و تبدیل آن به «بهره برداری مشترک از جهان بوسیله یک سرمایه مالی بین المللی» درک مینماید ("N. Z." ۳۰ آوریل ۱۹۱۵). ولی او اضافه میکند که: «ما هنوز برای حل این مسئله که آیا این فاز جدید سرمایه داری عملی است یا خیر، مقدمات کافی در دست نداریم». بنابراین مخترع این «فاز» تنها باستناد فرضیاتی در بارهٔ «فاز جدید»، بدون اینکه جرئت داشته باشد صریحاً بگوید این فاز «عملی است»، از اظهارات انقلابی خود عدول مینماید و وظائف انقلابی و تاکتیک انقلابی پرولتاریا را در لحظهٔ کنونی یعنی در «فاز بحران آغاز شده و جنگ، وحدت بی سابقهٔ تضادهای طبقاتی رد میکند! آیا این پلیدترین فابیانسیسم نیست؟

آکسلرد، لیدر کائوتسکیستهای روس، «مهمترین وسیله بین المللی نمودن جنبش آزادی طلبانهٔ پرولتاریائی را بین المللی نمودن کار عملی روز مره» میداند: مثلاً «وضع قانون حمایت کار و قانون بیمه باید موضوع اقدامات بین المللی و تشکیلات کارگران گردد» (آکسلرد. «بحران سوسیال دموکراسی»، زوریخ، سال ۱۹۱۵، ص ۳۹-۴۰). کاملاً واضح است که نه تنها

لژین، داوید و زوجین وب، بلکه حتی خود للوید جرج، نائومان، بریان و میلیوکف نیز با طیب خاطر بیک چنین «انترناسیونالیسمی» خواهند گروید. آکسلرد، مانند سال ۱۹۱۲ حاضر است برای آینده بسیار بسیار دور انقلابیترین عبارات را بر زبان راند، هر آینه انترناسیونال آتیه «قیام کند (برضد دولتها، در صورت جنگ) و طوفانی انقلابی برپا نماید». راستی که ما چه دلاورانی هستیم! ولی وقتی از اینموضوع سخن به میان می آید که امروز از تک جوشهای انقلابی، که میان توده ها آغاز شده پشتیبانی گردد و به آن گسترش داده شود آنوقت آکسلرد جواب میدهد که «اگر ما، نظیر مثلاً روسیه سال ۱۹۰۱، که در آن تظاهرات دانشجویان خبر از نزدیکی وقوع یکرشته نبردهای قطعی علیه حکومت مطلقه میداد، در آستانه انقلاب اجتماعی بودیم، باز ممکن بود» این تاکتیک اقدامات انقلابی توده ای را «تا اندازه ای توجیه نمود». ولی در لحظه فعلی همه اینها «اوتوپی»، «باکونیسم» و غیره و کاملاً مطابق با روح کولب، داوید، زودکوم و لژین است.

آکسلرد محترم فقط فراموش میکند که در سال ۱۹۰۱ هیچکس در روسیه نمیدانست و نمیتوانست بداند که نخستین «نبرد قطعی» پس از چهار سال فرا میرسد (فراموش نکنید: پس از چهار سال) – و «حل نشده» باقی می ماند. ولی با وجود این آنوقت فقط ما مارکسیستهای انقلابی ذیحق بودیم: ما کریچفسکی ها و مارتینف ها را که دعوت به حمله بی درنگ مینمودند مورد استهزاء قرار میدادیم. ما فقط به کارگران توصیه میکردیم همه جا اپورتونیستها را با پس گردنی از خود دور کنند و با تمام قوا از تظاهرات و دیگر اقدامات انقلابی توده ای پشتیبانی نموده آنها حدت و وسعت دهند. اروپای فعلی درست همان وضع را دارد: دعوت به حمله «بی درنگ» امریست بیمعنی. ولی ننگ است کسی خود را سوسیال دموکرات بنامد و به کارگران توصیه نکند که پیوند خود را با اپورتونیستها بگسلند و با تمام قوا جنبش انقلابی در حال شروع و تظاهرات را استحکام بخشند و به آن عمق و وسعت دهند و بر حدت آن بیفزایند. انقلاب هیچگاه بطور کاملاً حاضر و آماده از آسمان نازل نمیشود و در آغاز پیدایش تک جوشهای انقلابی هرگز هیچکس نمیداند که آیا این تک جوشها بیک انقلاب «حقیقی» و «تمام عیار» منجر خواهد شد یا نه و آیا چه وقت منجر خواهد شد. کائوتسکی و آکسلرد به کارگران اندرزه‌های کهنه و اسقاط و ضدانقلابی میدهند. کائوتسکی و آکسلرد توده ها را امیدوار میکنند باینکه انترناسیونال آتیه دیگر محققاً انقلابی خواهد بود، – ولی اکنون باید سیادت عناصر ضد انقلابی یعنی لژین ها، داویدها، واندرولدها، هایندمانها را حفظ نمود، پرده پوشی کرد و آرایش داد. مگر واضح نیست که، «وحدت» با لژین و شرکاء

بهترین وسیله برای تهیه و تدارک انترناسیونال انقلابی «آتیه» می باشد؟
«کوشش برای تبدیل جنگ جهانی به جنگ داخلی دیوانگی است». این جمله ایست که داوید لیدر اپورتونیستهای آلمان، ضمن پاسخ به بیانیه مورخه اول نوامبر سال ۱۹۱۴ کمیته مرکزی حزب ما، اظهار داشته است ("Die Sozialdemokratie und der Weltkrieg" - «سوسیال دموکراسی و جنگ جهانی»، سال ۱۹۱۵، ص ۳۸۰). در این بیانیه ضمناً گفته شده است:
«هر اندازه که دشواری یک چنین تبدیلی در فلان یا بهمان لحظه عظیم بنظر آید، باز در شرایطیکه جنگ صورت واقعیت بخود گرفته سوسیالیستها هرگز از کار تدارکاتی منظم، مصرانه و مداوم در این زمینه امتناع نخواهند ورزید» (۹*).* (داوید هم این قسمت را در کتاب خود نقل نموده است، ص ۱۷۱) یک ماه قبل از بیرون آمدن کتاب داوید، حزب ما قطعنامه هائی منتشر ساخت که در آنها عبارت «کار تدارکاتی منظم» چنین توضیح داده شده بود: ۱. خودداری از اعطای اعتبارات. ۲. برهم زدن صلح داخلی. ۳. ایجاد سازمانهای غیر علنی. ۴. پشتیبانی از ابراز تمایلات همبستگی در سنگرها. ۵. پشتیبانی از کلیه برآمدهای انقلابی توده ای (۱۰*).*

داوید هم از لحاظ دلاوری دست کمی از آکسلرد ندارد: در سال ۱۹۱۲ او استناد به کمون پاریس را در صورت جنگ «دیوانگی» نمیدانست.
پلخانف، این نماینده نمونه وار سوسیال شونیستهای آنتانت، در باره تاکتیک انقلابی درست مثل داوید استدلال مینماید. او آنرا «تصورات واهی» می داند. ولی دو کلمه، از کولب این اپورتونیست علنی، بشنویم. او می نویسد: «نتیجه ایکه از تاکتیک اشخاصی که اطراف لیبنکخت جمع شده اند بدست خواهد آمد مبارزه ایست در داخل ملت آلمان که به نقطه غلیان خود خواهد رسید». "Die Sozialdemokratie am Scheidewege" - «سوسیال دموکراسی در سر دو راهی» ص ۵۰).

ولی مبارزه ایکه به نقطه غلیان رسیده باشد چه معنای بجز جنگ داخلی دارد؟
اگر تاکتیک کمیته مرکزی ما، که نکات اساسی آن با تاکتیک گروه چپ سیمروالد (۱۸۰) تطبیق می نماید، بقول داوید، پلخانف، آکسلرد، کائوتسکی و سایرین «دیوانگی»، «تخیل»، «ماجراجویی» و «باکونیسیم» می بود، هرگز نمیتوانست کار را به «مبارزه در داخل ملل» و آنهم مبارزه ایکه به نقطه غلیان رسیده باشد منجر نماید. عبارات آنارشستی در هیچ جای دنیا کار را به مبارزه در داخل ملل منجر نکرده است. در عوض واقعیات گواهی میدهند که درست در سال ۱۹۱۵، در زمینه بحرانی که ناشی از جنگ است، تک جوش های انقلابی در

بین توده ها رو به افزایش می‌رود و دامنهٔ اعتصابات و تظاهرات سیاسی در روسیه، اعتصابات در ایتالیا و انگلستان، تظاهرات گرسنگان و تظاهرات سیاسی در آلمان وسعت می‌پذیرد. مگر این آغاز برآمدهای انقلابی توده ای نیست؟

پشتیبانی از برآمدهای انقلابی توده ای، بسط و توسعه و تشدید آن، ایجاد سازمانهای غیر علنی که بدون آنها حتی در کشورهای «آزاد» هم نمیتوان حقیقت را باطلاع توده های مردم رساند: اینست تمام برنامهٔ عملی سوسیال دموکراسی در این جنگ. بقیه چیزهای دیگر ولو با هرگونه تئوری اپورتونیستی یا پاسیفیستی هم آرایش شده باشد جز دروغ و عبارت پردازی چیز دیگری نیست (۱۱*).

وقتی به ما میگویند که این «تاکتیک روسی» (اصطلاح داوید است) بدرد اروپا نمیخورد، ما معمولاً جواب آنها را با اشاره به واقعیات میدهیم. در ۳۰ اکتبر، در برلن هیئتی از نمایندگان بانوان برلن به نزد هیئت رئیسهٔ حزب رفتند و اظهار داشتند «اکنون، باوجود این دستگاه تشکیلاتی بزرگ، بمراتب سهلتر از دوره ایکه قانون ضد سوسیالیستها حکمفرما بود، میتوان جزوه ها و اوراق غیرعلنی منتشر نمود و «اجتماعات غیر مجاز» تشکیل داد». «از لحاظ وسائل و طرق کمبودی در بین نیست ولی، ظاهراً تمایلی وجود ندارد» Berner "Tagwacht" سال ۱۹۱۵، شمارهٔ ۲۷۱).

مگر «سکتاریست های» روس و غیره این رفقای نا اهل را از صراط مستقیم منحرف ساخته اند؟ مگر نمایندهٔ توده های واقعی این رفقا نبوده بلکه لژین و کائوتسکی هستند؟ همان لژینی که در گزارش ۲۷ ژانویهٔ سال ۱۹۱۵ خود ایدهٔ «آنارشیستی» تشکیل سازمانهای مخفی را میکوبید؛ همان کائوتسکی که ضد انقلابی شدنش بجائی رسید که در ۲۶ نوامبر – چهار روز قبل از تظاهرات سیاسی ده هزار نفری در برلن، تظاهرات خیابانی را «ماجراجوئی» نامید!!

عبارت پردازی بس است، «مارکسیسم» جیره خوارِ a'la کائوتسکی بس است! پس از ۲۵ سال موجودیت انترناسیونال دوم، پس از بیانیهٔ بال، کارگران دیگر به عبارت پردازی باور نخواهند داشت. اپورتونیسم در سیر رشد خود به مرحلهٔ گندزدگی رسیده و بطور قطعی به اردوگاه بورژوازی گرویده و به سوسیال شوینیسیم مبدل شده است: چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ سیاسی پیوند خود را با سوسیال دموکراسی گسسته است. از لحاظ تشکیلاتی نیز پیوند خود را با آن خواهد گسست. کارگران اکنون دیگر خواستار مطبوعات «سانسور نشده» و اجتماعات «غیر مجاز» یعنی خواستار سازمان مخفی برای پشتیبانی از جنبش انقلابی توده ها

هستند. فقط یک چنین شیوه «جنگ برضد جنگ» است که عبارت پردازی نبوده، بلکه کار سوسیال دموکراتیک است. و با وجود تمام دشواریها، شکستهای موقتی، اشتباهات، گمراهیها و وقفه ها، این کار بشر را به انقلاب پیروزمندانه پرولتاریائی خواهد رساند.

در ژانویه سال ۱۹۱۶ در شماره اول

مجله "Voraote" به امضای: ن. لنین

به چاپ رسید.

در زبان روسی برای اولین بار در

سال ۱۹۲۹ در چاپ های دوم و سوم

جلد ۱۹ کلیات لنین به طبع رسید.

* پاورقی ها

(۱*) «خواست تشکیل کشورهای متحده اروپا، آنطور که بیانیه کمیته مرکزی آنرا بمیان کشیده و با دعوت به سرنگون ساختن رژیمهای سلطنتی روسیه، اتریش و آلمان توأم نموده با آن تفسیر پاسیفیست مآبانه ایکه کائوتسکی و سایرین از این شعار مینمایند اختلاف دارد. در شماره ۴۴ روزنامه «سوسیال دموکرات» ارگان مرکزی حزب ما مقاله ای بامضاء هیئت تحریریه درج شده که در آن ناصحیح بودن شعار «کشورهای متحده اروپا» از نظر اقتصادی ثابت میگردد. یا اینکه این خواستی است که در شرایط سرمایه داری غیر قابل اجرا است و استقرار اقتصاد جهانی از روی نقشه ایرا در شرایطیکه مستعمرات و مناطق نفوذ و غیره بین معنایش اتحاد موقت دولتهای بزرگ اروپا بوده و هدف آن اینست که مستعمرات با موفقیت بیشتری مورد ستمگری قرار گیرند و ژاپن و آمریکا که با سرعت بیشتری در حال تکامل هستند غارت شوند». (این توضیح نامه هیئت تحریریه «سوسیال دموکرات» که به بیانیه اوت – سپتامبر ۱۹۱۵ کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه درباره جنگ مربوطست بتوسط لنین نگاشته شده است. سرمقاله شماره ۴۴ «سوسیال دموکرات» که در اینجا از آن صحبت میشود مقاله ایست که لنین تحت عنوان «در باره شعار کشورهای متحده اروپا» نوشته است. ه. ت).

(۲*) رجوع شود به جلد ۲۱ کلیات ص ۱۳۷. ه. ت

(۳*) سخن بر سر شخصیت طرفداران کائوتسکی در آلمان نبوده بلکه بر سر آن تیپ بین‌المللی مارکسیستهای کاذبی است که بین اپورتونیسم و رادیکالیسم در نوسانند و در حقیقت فقط در حکم برگ ساتری برای اپورتونیسم هستند.

(۴*) «پاسداری!». مترجم.

(۵*) «عصر جدید». مترجم.

(۶*) «بحران سوسیال دموکراسی». مترجم.

(۷*) سرنوشت، کسانیرا که بخواهند _ هدایت میکند و کسانیرا که نخواهند _ کشان کشان میبرد. مترجم.

(۸*) «مبارزه طبقاتی برضد جنگ! اسناد مربوط به «پرونده لیبنخت»»، چاپ خصوصی. ه. ت.

(۹*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۳۸۱. مترجم. «جنگ و سوسیال دموکراسی روسیه» که به امضاء «کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» است. حجت. ب.

(۱۰*) رجوع شود به جلد ۲۱ کلیات چاپ چهارم ص ۱۳۹-۱۴۰. ه. ت.

(۱۱*) _ در کنگره بین‌المللی زنان در برن، در مارس ۱۹۱۵، زنانیکه از طرف کمیته مرکزی حزب ما نمایندگی داشتند لزوم قطعی ایجاد سازمانهای غیر علنی را خاطر نشان میساختند. ولی این موضوع مورد قبول واقع نگردید. زنان انگلیسی باین پیشنهاد میخندیدند و «آزادی» انگلیسی را می ستودند. ولی چند ماه بعد که روزنامه های انگلیسی از قبیل مثلاً "Labour Leader" رسید دیده شد که دارای ستونهای سفید است و سپس اخباری واصل گردید حاکی از تفتیش های پلیس و ضبط جزوه ها و بازداشتها و محکومیت های شدید در مورد آن رفقائی که در انگلستان از صلح و فقط از صلح دم میزدند.

* توضیحات

﴿۱۳۸﴾ «وخوتسها» _ کسانی هستند که در انتشار مجموعه موسوم به «وخی» متعلق به کادتها شرکت داشتند. این مجموعه در بهار سال ۱۹۰۹ در مسکو منتشر گردید و ن. بردیایف، س. بولگاکف، پ. استرووه، م. هرشنزون و سایر نمایندگان ضد انقلابی بورژوازی لیبرال مقالاتی در آن درج نمودند. «وخوتسها» در مقالات مربوط به روشنفکران روس میکوشیدند سنت انقلابی _ دموکراتیک بهترین نمایندگان مردم روس منجمله بلیشسکی و

چرنیشفسکی را لکه دار سازند. آنها جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ را لوث می‌کردند و از حکومت تزار پیاس اینکه با «سرنیزه و زندانهای خود» بورژوازی را «از خشم مردم» نجات داد اظهار سپاسگزاری مینمودند. این مجموعه روشنفکران را به خدمت حکومت مطلقه دعوت می‌کرد.

لنین برنامه «وخی» را چه از لحاظ فلسفی و چه از لحاظ پولیسیستی به برنامه روزنامه «مسکوسکیه ودمستی» ارگان باندهای سیاه هم تراز میدانست و آنرا «دائرة المعارف ارتداد لیبرالی» مینامید که «دموکراسی را با سیلی از کثافات بورژوازی ملوث می‌کرد».

(۱۷۰) کنگره انترناسیونال دوم منعقد در اشتوتگارد - از ۱۸ تا ۲۴ اوت سال ۱۹۰۷ بر پا بود. حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در این کنگره ۳۷ نماینده داشت. از طرف بلشویکها لنین، لوناچارسکی، لیتوینف و دیگران حضور داشتند.

کار اساسی این کنگره در کمیسیونهای متمرکز بود که طرح قطعنامه های جلسات عمومی در آنها تنظیم می‌گردید. لنین در کار کمیسیون مأمور تنظیم قطعنامه مربوط به «میلیتاریسم و تصادمات بین المللی» شرکت داشت. لنین باتفاق روزا لوکزامبرگ به طرح قطعنامه بیل اصلاحی تاریخی وارد نمود که در آن وظائف سوسیالیستها در مورد استفاده از بحران ناشی از جنگ به منظور برانگیختن توده ها و سرنگون ساختن سرمایه داری تعیین می شد؛ این اصلاح از طرف کنگره پذیرفته شد.

(۱۷۱) کنگره انترناسیونال دوم منعقد در کپنهاگ - از ۲۸ اوت تا ۳ سپتامبر سال ۱۹۱۰ برپا بود. لنین، پلخانف، لوناچارسکی، کالوتای و ای. پ. پاکروفسکی و عده ای دیگر در این کنگره از طرف حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه نمایندگی داشتند. کنگره برای مذاکرات مقدماتی و تنظیم قطعنامه در باره مسائل گوناگون چند کمیسیون انتخاب کرد. لنین در کمیسیون مأمور بررسی مسائل مربوط به کتوپراتیف ها کار می‌کرد.

قطعنامه ایکه، کنگره در باره «مبارزه برضد میلیتاریسم و جنگ» صادر کرد مفاد قطعنامه کنگره اشتوتگارد را در باره «میلیتاریسم و تصادمات بین المللی» تأیید مینمود و خواستهای زیرین را که نمایندگان سوسیالیست میبایستی در پارلمانها بعنوان مبارزه بر ضد جنگ مطرح نمایند معین می‌کرد: الف) حل تمام اختلافات و تصادماتیکه بین دولتها وجود دارد حتماً باید به دادگاه های حکمیت بین المللی واگذار شود، ب) خلع سلاح همگانی، ج) برانداختن دیپلوماسی سری، د) خود مختاری همه ملل و دفاع از آنها در مقابل تهاجمات جنگی و اعمال فشار.

(۱۷۲) کنگره انترناسیونال دوم منعقد در بال - این کنگره در ۲۴-۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲

برپا گردید. کنگره مزبور بمناسبت جنگ بالکان و پیدایش خطر جنگ در اروپا بعنوان کنگره فوق العاده تشکیل گردید. کنگره بیانیه ای تصویب کرد که در آن روی ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی قریب الوقوع تکیه شده بود و سوسیالیست های تمام جهان را به مبارزه مجدانه علیه جنگ دعوت میکرد.

(۱۷۳) اتحاد اریعه _ اتحاد امپریالیستی انگلستان، فرانسه، روسیه و ایتالیا بود؛ این اتحاد در سال ۱۹۱۵ پس از خروج ایتالیا از اتحاد ثلاثه (آلمان، اتریش _ هنگری و ایتالیا) و ملحق شدن آن به اتحاد امپریالیستی دیگر یعنی ائتلاف ثلاثه (انتانت) که در سال ۱۹۰۷ تشکیل شده بود بوجود آمد.

(۱۷۴) فاینها _ اعضاء سازمانی رفرمیستی و بینهایت اپورتونیستی موسوم به «جمعیت فاینها» بودند که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی فابی کونکتاتور (Cunctator) («کندکار») موسوم بود که به داشتن تاکتیک انتظار و استنکاف از نبردهای قطعی مشهور بود. لنین میگوید: فاینها «کاملترین مظهر اپورتونیسم و سیاست لیبرالی کارگری هستند». «فاینها پرولتاریا را از مبارزه طبقاتی منصرف میکردند و انتقال مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم را از طریق اجرای اصلاحات موعظه مینمودند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) فاینها خط مشی سوسیال شوینیستی را در پیش گرفتند.

(۱۷۵) حزب کارگر (Labour Party) _ در سال ۱۹۰۰ بعنوان اتحاد سازمانهای کارگری یعنی تردیونیونها و احزاب و گروه های سوسیالیستی تأسیس گردید و هدف آن ایجاد فراکسیون کارگری در پارلمان بود. این اتحاد به «کمیته فراکسیون کارگری» موسوم بود و در سال ۱۹۰۶ نام خود را تغییر داد و به حزب کارگر «لیبوریت» موسوم گردید. حزب لیبوریت که از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک خود، اپورتونیستی ترین سازمانها و «تا مغز استخوان بورژوازی» است (گفته لنین) سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب میکند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) لیدرهای حزب لیبوریت خط مشی سوسیال شوینیستی را در پیش گرفتند و به گفته لنین «همدست راهزنی های امپریالیستی» بودند.

حزب لیبوریت در سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۲۹ و ۱۹۴۵ به حکومت رسید و کابینه هائی از خود تشکیل داد که همه سیاست امپریالیسم انگلستان را تعقیب میکردند. کابینه لیبوریتی که در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی خود برنامه ارتجاعی امپریالیستهای انگلستان را عملی میکند. لیدرهای دست راست لیبوریتها که در

ماهیت امر عمال امپریالیسم آمریکا هستند دارای خط مشی ضد شوروی بوده و بر ضد نیروهای دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه میکنند.

(۱۷۶) Independent Labour Party (I. L. P.) حزب مستقل کارگر انگلستان در سال ۱۸۹۳ تأسیس شد. جمس کایر - هاردی، ر. ماکدونالد و عده ای دیگر در رأس این حزب بودند. حزب مستقل کارگر که مدعی بود در سیاست خود مستقل از احزاب بورژوازی است، در حقیقت امر «مستقل از سوسیالیسم و وابسته به لیبرالیسم» بود (لنین). در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) حزب مستقل کارگر ابتدا بیانیه ای برضد جنگ صادر نمود (۱۳ اوت سال ۱۹۱۴) ولی بعداً در فوریه سال ۱۹۱۵ در کنفرانس سوسیالیستهای کشورهای آنتانت در لندن اعضاء حزب مستقل کارگر به قطعنامه ای که در کنفرانس سوسیال شوینیستها صادر شده بود ملحق شدند. از این ببعد لیدرهای این حزب با عبارت پردازیهای پاسیفیستی ماهیت خود را پرده پوشی کرده در عمل خط مشی سوسیال شوینیستی را در پیش گرفتند. لیدرهای حزب مستقل کارگر بعد از تأسیس انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۱۹ تحت فشار توده های حزبی که به سمت چپ متمایل شده بودند تصمیم به خروج از انترناسیونال دوم گرفتند. در سال ۱۹۲۱ اعضاء حزب مستقل کارگر به انترناسیونال باصطلاح دو و نیم داخل شدند و پس از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم گرویدند.

(۱۷۷) British Socialist Party (B. S. P.) حزب سوسیالیست بریتانیا در سال ۱۹۱۱ در شهر مانچستر تأسیس یافت. هسته این حزب را فدراسیون سوسیال دموکرات تشکیل میداد که در سال ۱۸۸۴ بوجود آمده بود (هایدمان، هاری کولچ و توماس مان و عده دیگر در رأس این فدراسیون قرار داشتند). این فدراسیون بعداً نام خود را تغییر داد و به حزب سوسیال دموکرات موسوم گردید. حزب سوسیالیست بریتانیا کارهای تبلیغی و ترویجی خود را مطابق با روح مارکسیسم عملی میکرد و حزبی بود «غیر اپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرالها» (لنین). کم عده ای و جدائی حزب از توده ها تا اندازه ای به آن جنبه سکتاریستی میداد.

در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در این حزب دو جریان پدید آمد: یکی - جریان آشکار سوسیال شوینیستی که هایدمان در رأس آن قرار داشت و دیگری جریان انترناسیونالیستی که اینکپین و رتشتین و عده دیگر در رأس آن بودند. در آوریل سال ۱۹۱۶ در حزب انشعاب روی داد. هایدمان و طرفدارانش در اقلیت قرار گرفتند و از حزب خارج شدند. از این زمان ببعد در رأس حزب سوسیالیست بریتانیا عناصر انترناسیونالیست قرار گرفتند که علیه جنگ امپریالیستی مبارزه میکردند. حزب سوسیالیست بریتانیا مبتکر تأسیس

حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود که در سال ۱۹۲۰ صورت رسمی بخود گرفت. اکثریت
اعضاء سازمانهای حزب سوسیالیست بریتانیا به حزب کمونیست داخل شدند.

(۱۷۸) «ناشا زاریا» – مجله علنی ماهیانه منشویکهای انحلال طلب؛ از سال ۱۹۱۰ تا سال
۱۹۱۴ در پتربورگ انتشار می یافت. در پیرامون «ناشا زاریا»، مرکزی از انحلال طلبان مقیم
روسیه تشکیل شد. از ژانویه سال ۱۹۱۵، پس از توقیف «ناشا زاریا» مجله «ناشه دلو» شروع
به انتشار نمود.

(۱۷۹) کمیته تشکیلاتی – مرکز رهبری کننده منشویکها بود که در سال ۱۹۱۲ در کنفرانس
ماه اوت متشکل از منشویکهای انحلال طلب و تمام گروه ها و جریانهای ضد حزبی انتخاب
گردید.

(۱۸۰) (رجوع شود به توضیح شماره ۱۹۰). ﴿۱۹۰﴾ منظور کنفرانسهای سوسیالیستی بین
المللی انترناسیونالیستها است که در سیمروالد و کینتال (در سوئیس انعقاد یافت.

نخستین کنفرانس بین المللی سوسیالیستی از ۵ تا ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ در سیمروالد
تشکیل گردید. در کنفرانس مزبور بین انترناسیونالیستهای انقلابی به رهبری لنین و اکثریت
طرفداران کائوتسکی مبارزه درگرفت. لنین از انترناسیونالیستهای چپ، گروه چپ سیمروالد را
تشکیل داد که در آن فقط حزب، بلشویکها بود که یگانه خط مشی صحیح و پیگیر
انترناسیونالیستی برضد جنگ پیروی میکرد.

کنفرانس بیانیه ای تصویب کرد که در آن جنگ جهانی جنگ امپریالیستی شناخته شده
بود؛ کنفرانس روش «سوسیالیست ها» را که برله اعتبارات جنگی رأی داده و در حکومت
بورژوازی شرکت کرده بودند مورد تقبیح قرار داد و کارگران اروپا را به مبارزه بر ضد جنگ و
در راه صلح بدون الحاق طلبی و غرامت دعوت نمود.

کنفرانس قطعنامه ای نیز در باره همبستگی با آسیب دیدگان از جنگ تصویب نمود و
کمیسیون سوسیالیستی بین المللی (I. S. K.) را انتخاب کرد.

دومین کنفرانس بین المللی سوسیالیستی از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در کینتال برپا
بود. در این کنفرانس جناح چپ از کنفرانس سیمروالد متحدتر و قویتر بود. لنین موفق شد
قطعنامه ایرا به تصویب رساند که در آن سوسیال پاسیفیسم و فعالیت اپورتونیستی دفتر
بین المللی سوسیالیستی مورد انتقاد قرار گرفته بود. بیانیه و قطعنامه هائیکه در کینتال
بتصویب رسید، در رشد جنبش بین المللی برضد جنگ گامی به پیش بود.

کنفرانس های سیمروالد و کینتال به مجزا شدن عناصر انترناسیونالیست و متحد گردیدن

آنان کمک کردند ولی این کنفرانس ها دارای خط مشی انترناسیونالیسم پیگیر نبودند و تزه‌ای اساسی سیاست بلشویکها یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و کوشش برای شکست دول امپریالیستی خودی و تشکیل انترناسیونال سوم را نپذیرفتند.﴿

﴿ادامه دارد. ح. ب﴾